

«سیر تاریخ نگاری و فلسفه اجتماعی آن»

- ۳ -

((بهمراه فردوسی در شاهنامه))

امین ریحانی مورخ و مؤلف و نویسنده بزرگ لبنانی است . اشعار ابوالعلاء
عربی شاعر و فیلسوف مشهور را از عربی بانگلیسی ترجمه نمود و در آمریکا و دیار
عرب مشهور گردید، سفرنامه ای تألیف کرد بنام «ملوك العرب» شادروان محمدقزوینی
مقاله نفیسی در باره آن نوشت که در مجله ایرانشهر و بعد در «بیست مقاله قزوینی»
منتشر گردید، وی در سال هزار و نهصد و سی و پنج میلادی در پرورشگاه یتیمان اسلامی در
بیروت در باره فردوسی سخنرانی کرد که اینک عین آنرا از مجموعه «ادب و فن»
«چاپ بیروت ۱۹۵۷» در اینجا ترجمه مینمائیم .

☆☆☆

شاهنامه را تاکنون هیچ يك از شاعران به نظم عربی ترجمه نکرده اند تا
بتوانیم ارزش فنی و مزیت های آن را بخوبی درک کنیم، تصور میکنم به «نثر» هم
هر اندازه که مترجم بخوبی از عهده ترجمه بر آید و امانت بخرج دهد ، باز برای
خواننده جز مقداری داستانها و حکایت ها از تاریخ ایران باستان چیز دیگری بنظر
نمیرسد ، در صورتیکه همین افسانه ها و حکایت ها در زبان فارسی ، مقداری بسیار از
زیبائی شاهنامه بشمار میرود .

گرچه در برخی از قطعه های ترجمه نثری ، اندکی روح اسلوب شعری نمایان است ولی باوجود این بر نثری اصلی شعری ، بکلی از دست رفته است . کتاب شاهنامه ، مانند کتابهای خوب دیگر ، اندیشه های نفوذ فکری های بلند را در بردارد . چنانکه بخش مهمی از تاریخ باستانی و شرح احوال شهر یاران و پهلوانان ملی ایران را در بردارد ، دستورهای زیاد برای بکار بستن درزندگانی بآدمی میآموزد از ترجمه نثری برخی قسمت ها میتوان تا اندازه ای بارزش این شاهکار بزرگ ادبیات زبان فارسی پی برده بعظمت روحی شاعر نابغه آن سرزمین آشنا گردید . فردوسی در ستایش «خرد» میگوید : خرد بهترین نعمتی است که ایزد ، بانسان داد .

بهترین کارهای اوستایش از عقل است ، خرد رهنما ، دلگشا ، در هر دوسرای دستگیری خواهد بود ، اگر عقل روشن نباشد خردمند يك آن هم شادمان نخواهد بود ، آنکه خرد را رهبر خود نسازد ، دلش از کرده خویش « ریش » میشود !! چون درست بنگرید « خرد » جسم و جان است ، نخستین چیزی است که آفریدگار آن را شناخت !

خرد ، افسر شهر یاران بود	خرد ، زیور نامداران بود
خرد ، چشم جان است چون بنگری	تویی چشم ، شادان جهان نسپری
همیشه خرد را تو دستور دار ،	بدو ، جانت از ناسزا دور دار

حکمت عقلی و روحی فردوسی در همین کلمه هاست ، طوری آنرا پروراند است که حتی « معتزله » از آن پیروی میکردند ، اکنون هم پس از هزار سال ، برای اثبات گفته های وی جز همان برهان های عقلی زمان خود اودلیل دیگری در دست نداریم .

چنانکه شاعر و فیلسوف عرب «ابوالعلاء» در این باره با فردوسی هم داستان است و اینها توارد خاطر است .

یرتجی الناس ان يقوم امام	ناطق فی الکتیبة الخرساء
کذب الظن لا امام سوالعقل	مشیراً فی صبیحه و السماء

مانند این اشعار بسیار در کتابهای اللزومیات و الغفران ثبت است . اکنون فردوسی بازمیکردم . پس از آنکه در دیباچه از آفرینش جهان و اسرار کائنات و آسمان و ستارگان و گیاه و جانوران گفتگو میکند درباره پیدایش بشر میگوید :

همین که انسان پدید آمد ، کلید سراسر این بندها گردید ، سرش مانند « سرو بلند » راست است ، دارای سخنان خوب و خردکار پذیر است پذیر هوس و رأی خرد است ، اندکی از راه عقل نگاه کنید که چگونه پایه مردم یکسان است ، مانند اینکه شما انسان را همین صورت ناچیز پندارید ، جز این نشانی از اوندانید ، تو بر آورده از دو کیتی هستی ، ترا بچندین میانجی پرورانده اند ، گرچه پسین آمد ولی نخستین آفریده توئی و خویشتن را بازیچه نکیر ! »

این گفتار ، مرا بیاد داستان « هاملت » اثر شکسپیر شاعر معروف انگلیسی می اندازد که چگونه هر یک از بزرگان و سخن سرایان نامی جهان با اندیشه هوشکاف خود نگاهی بعالم خلقت کرده و حقیقت را از امور ناچیز و نادیدنی درک میکنند . « شکسپیر » نیز در ستایش انسان میگوید :

« این خلقت شریف مبارک گردید ، آدمی مبارک شد عجب فکرو وسیعی دارد ، چه اندازه دانا و توانا است ، عجب شکل زیبا و طلعت خجسته ای دارد ، در کارها مانند شهریار و در ادراک مانند پروردگار است . »

چه اندازه شاعران ایران و انگلیس در راه این حقیقت که آدمی چیزی از زمین و چیزی از آسمان آفریده بهم نزدیکند و لی فردوسی از شاعر انگلیسی کمتر گزافه گوئی میکند .

ترا از دو کیتی بر آورده اند به چندین میانجی به پرورده اند

هنگام بیاد آوردن یکی از پادشاهان ایران باستان که « ضحاک » نام داشت فردوسی وصف دقیقی « که حقیقت آن با دانش های فلکی آن زمان و افسانه ها آمیخته گشته است » نمود ، مانند « هومر » در شاهکار ادبی « ایلیاد » و شکسپیر در داستان « ژول سزار » خود را بتمام معنی شاعری داد گر ، نوع پرور و انسان دوست معرفی کرده است .

چنانکه در باره اردشیر یکی از شهریاران باستانی ایران میگوید « از داستان این پادشاه این است که گروهی از مؤبدان را باطراف کشور فرستاده بآنان دستور داد که در نهان از امور مردم آگاه شوند هر کجا توانگری دیدند که تهیدست شده و صاحب ثروتی زند کانش دگر کون گردید پادشاه هر چه زود تر خبر رسانند تا از او دستگیری کند ، آبرویش ریخته نشود ، هیچیک از مردم آن شهر بر اوضاع و احوال آن خاندان آگاهی نیابد و در سراسر کشور نیازمندی نماید که از کمک و دستگیری محروم بماند، همچنان گماشتگان خود را باطراف میفرستاد تا استمدیدگان را پیدا کنند، مالیات از آنان نگرفته و بیکارشان ننمایند و اگر برزگری را بینوا و پریشان احوال دیدند باو کار دهند تا بتواند روزگارش را بخوبی و آرامش بسربرد »

فردوسی در فساد ستمکاریهای بعضی از شهریاران و فرمانروایان ایران باستان سخنان شیوایی سرود که مانند آن را کمتر در شعرهای سخنوران شرق و غرب می بینیم مانند آنکه حکیم طوس همه چیز را در نهان و آشکارا میدید و خاصیت آن را کرد او می بیند که ستمکاری فرمانروایان در جانوران و جمادات هم اثر می کند از برای این است که میگوید :

اگر فرمانرواستمکار شد، نسل جانوران و حشی و پرندگان قطع خواهد شد ، شیرمادگان کم شده و آب چشمه ها و رودها خشک میشود، بوی خوش دیگر بر نخاسته و درختان « بارور » نمی گردند .

در توصیف حال بهرام که می خواست به مالیات بیفزاید باز کر مثال و پند ها که آن را بحریمی «العدل الشعری» می نامند قدرت عجیبی از خود نشان داده است . بطور کلی ، در شاهنامه فردوسی داستان های زیاد یافت میشود که با پند و اندرز آمیخته شده و در خواننده تأثیر عمیقی می کند، شاید یکی از بهترین داستان های او، بهرام گور، حکایت « یهودی سقا » باشد که درجه عدل و انصاف را در ضمن آن مجسم ساخته است .